

«مطالبات و شعارها»

«رهبری و تشکیلات»

«ایدئولوژی، استراتژی و مشی»

«برود اجتماعی و برود جغرافیایی»

نشست، مضموم

سه شنبه ۲۴ بهمن ۱۳۸۵

با روش از بیرون به داخل شروع کردیم، فضای بین‌المللی و فضای داخلی را چهار قاچ زدیم؛ اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و تاحدودی فرهنگی. زمینه‌های بروز حرکت را با هم مشاهده کردیم. روایت فراز، بسیار کوتاه خدمتتان عنوان شد. از این به بعد شعارها، رهبری، نیروهای آغازگر، نیروهای دست‌اندرکار، نقش مردم، سازمان حرکت، استراتژی، مشی، ایدئولوژی، بُرد اجتماعی-جغرافیایی، جهت‌گیری طبقاتی، دستاوردها، ناکامی‌ها، جمع‌بندی نهایی و آموزش‌های فراز را داریم.

فراز تنباکو نادر رخدادی است که درسال‌های ۱۲۷۰ خورشیدی (۹۱-۱۸۹۰ میلادی) در آخرین دهه‌ی اقتدار نیم‌قرنی ناصری در اعتراض به قرارداد انحصاری توتون و تنباکو با «ماژور تالبوت» انگلیسی شکل گرفت. جنبش، جنبشی است اعتراضی، با مضمون صنفی، دارای محرک‌های مذهبی، با برد اجتماعی نسبتاً مبسوط و به قصد لغو قرارداد مونوپولیستی. [همچنان که گفته‌شد] این فراز نه نقطه‌ی برجسته را درون خودش جا می‌دهد؛ انعقاد قرارداد، اجرای قرارداد، اعتراض اولیه، مواجهه‌ی اجتماعی، انتشار حکم میرزای شیرازی، لغو امتیاز داخله، شایعه‌ی حکم جهاد، لغو تمامیت امتیاز و نهایتاً پرداخت غرامت.

مطالبات

تنباکو یک مطالبه‌ی اصلی دارد که پله‌ی اول تلقی می‌شود و به همین دلیل اهمیتی فراتر و جدی‌تر نسبت به دو پله‌ی بعدی دارد. مرحله‌ی دوم صیانت حریم شرع و مرحله‌ی سوم چشم‌انداز استقلال است.

اول پله؛ لغو قرارداد

مطالبه‌ی محوری یا پلکان اول لغو قرارداد است. به این ترتیب تجمیعی اعم از روحانیت در موضع رهبری، تجار در موضع نیروی آغازگر و مردم و سایر نیروهای دست‌اندرکار که بدنه‌ی جنبش را تشکیل می‌دهند، مشترکا یک خواسته‌ی محورین دارند که آن خواسته‌ی محورین لغو قرارداد است. در دل این خواسته‌ی محورین دو خواسته‌ی دل‌دل وجود دارد که نسبت به خواسته‌ی محورین، متاخر فرض می‌شوند.

دوم پله؛ صیانت حریم شرع

با توجه به این که جنبش یک جنبش نوعا مذهبی است، در دل لغو قرارداد، مجتمعی جنبش مشترکا خواستار این هستند که از این به بعد در حوزه‌ی اجتماعی و اقتصادی با ادبیات امروز، برنامه‌ریزی- هر اتفاقی که می‌افتد، حریم شرع رعایت و صیانت شود.

سوم پله؛ چشم‌انداز استقلال

نهایتا کورسویی از استقلال را هم ترسیم می‌کند. اولین بار است که بحث منافع ملی و تقدم منافع بورژوازی و صنعتگران داخلی نسبت به کمپرادوریسم مهاجم مطرح می‌شود.

ویژگی مطالبات

مطالبات چند ویژگی دارد؛ اول این که بسیار عینی است. دوم این که مشخص و معین است. سوم این که می‌توان بر روی آن مطالبه، فراخوان اجتماعی و تشکیلات سوار کرد.

عینی

عینی به این مفهوم که با زیست، معیشت و منافع روزمره‌ی بخشی از طبقات اجتماعی و اقتصادی عجین و درتنبیده است. با توجه به این که توتون

و تنباکو در آن زمان به طور جدی در سبد کالای مصرفی مردم قرار داشته است، موضوع خیلی عینی است. می توان گفت تا اوایل دهه ی ۵۰ هم توتون و تنباکو یکی از کالاهای فرعی در سبد مصرفی بود. قهوه خانه ها دایر بودند و قلیان داشتند، در خانه ها هم قلیان مصرف می شد. چون قلیان مصرف می شد، تنباکو هم مصرف می شد و توتون هم مصرف زیادی برای سیگارهای دست پیچ داشت. [توتون و تنباکو] برای بخشی با اقتصادشان گره خورده بود و برای بخشی هم با فرهنگ و معیشت روزمره.

مشخص

مطالبه بسیار مشخص بود. قراردادی منعقد شده بود که مونوپولیستی بود و محصول، داشت، کاشت، برداشت، فروش و صادرات را در بر می گرفت. همه ی نیروهای دست اندرکار متفقا و مشترکا در پی لغو قرارداد بودند.

با قابلیت فراخوان

به این دلیل که خواسته ای مشخص و عینی بود، می شد مترتب بر آن فراخوان را سازمان داد. بخشی از مطالبات هست که عینی نیست و نمی شود حول آن فراخوانی داد.

با ظرفیت سازماندهی

نهایتا این که می شد روی آن یک سازمان دهی سوار کرد. بخشی از مطالباتی که الان هست، مثل دموکراسی و حقوق بشر، مهندسی نشده، عینی نشده و خواسته هایی بسیار کلان هستند. تا به شعاع مشخصی تبدیل نشود، نمی شود فراخوانی داد و تشکیلاتی روی آن سوار کرد. اما در تنباکو خواسته، مشخص بود و نیروهای دست اندرکار هم ظرفیت تشکیلاتی از خود بروز دادند و مطالبه توانست در حد ظرفیت تاریخی آن دوران هندسه پیدا کند و دارای سازمان و سازوکار شود.

شعارها

شعارها سه محور اصلی داشتند؛ ویژگی اول سادگی است، دوم جوهر مذهبی و سوم این که شعارها معطوف به مطالبه بودند.

سادگی

سادگی به این مفهوم که کاملاً خودجوش بود. یعنی مثل جنبش‌های پیشرفته نبود که مرکزی وجود داشته باشد، شعارها طراحی شود، آهنگین شود و... شعارها خیلی ساده بود. برای سادگی اش می‌توان فاکت‌های متعددی ذکر کرد. در مراحل اولیه‌ی جنبش که «آشتیانی»^۱، محور جنبش در داخل می‌خواست تبعید شود و زنان به در منزل او هجوم بردند، شعارها این طور است؛ «وا اسلاما»، «وا شریعتا»، «یا غریب الغربا، می‌رود سرور ما». این شعارها هیأتی و مسجدی است. شعارهای مذهبی است و در اولین انگاره به ذهن مطرح‌کننده رسیده است.

جوهر مذهبی

در اوج جنبش که شایعه‌ی حکم جهاد قوت گرفته است، مردم و به خصوص زنان پُر شبه‌آنتاگونیستی جلوی حاکم می‌گیرند. زنان در ادامه حرکتشان وقتی در «میدان ارگ» جمع می‌شوند، شعارها هم ساده است، هم تند است و هم جوهر مذهبی دارد. «ای لامذهب تو را نمی‌خواهیم»، «یا حسین و یا علی»، «وا شریعتا» و «وا اسلاما». زنان شاه را «شاه‌باجی» و «لچک

۱. میرزا حسن آشتیانی (۱۳۰۰-۱۲۶۱). از علمای برجسته‌ی شیعه و شاگرد شیخ مرتضی انصاری بود. میرزای شیرازی فتوای تحریم تنباکو را برای آشتیانی فرستاد و آشتیانی به انتشار آن در تهران پرداخت. نقش فعالانه‌ی او در جنبش تنباکو، در گفتگوهای میان او با شاه و صدراعظم و همچنین تظاهرات مردم پس از فشار شاه بر او برای خروج از تهران و ... مشخص است. کتابهایی چون *ألوقف*، *احکام الأوانی* و نیز *بحر الفوائد* از او به جا مانده است.

شعارها ۱۴۹

به سر» خطاب می‌کنند. هنگامی که ملک‌التجار قرار است به قزوین تبعید شود، تجمعی صورت می‌گیرد که شعارها به همین ترتیب است. یا زمان تبعید «فال‌اسیری»^۱، روحانی برجسته‌ی شیراز، شعارها ساده و خودجوش و برخاسته از درون است.

معطوف به مطالبه

شعارها هیاتی، مذهبی و مسجدی است، پیچیدگی ندارد و همه معطوف به مطالبه است.

۱. علی‌اکبر فال‌اسیری. (۱۳۱۹-۱۲۵۶). از روحانیون شیراز. مشاور و داماد میرزای شیرازی که اولین اعتراض‌ها را در شیراز سازمان‌دهی کرد و در اثر این مبارزات محکوم به تبعید شد. پس از اطلاع مردم از تبعید فال‌اسیری اعتراضات گسترده‌ای در شیراز شکل گرفت که سرانجام به شکسته شدن این حکم و بازگشت فال‌اسیری انجامید.

رهبری

قبل از این که بر روی ویژگی‌ها، مختصات و کارکرد رهبری در جنبش تنباکو مستقر و متمرکز شویم، لازم است ملاحظات پیشینی را از ذهن عبور دهیم. رهبری، رهبری روحانیت است. تجار آغازگر هستند، تحریک‌کننده و تهییج‌کننده و به میدان‌آوردنده‌ی روحانیون هستند، اما رهبری حرکت با روحانیت است. ببینیم این نهاد چه ویژگی‌هایی داشته است. اگر نهادی صاحب ویژگی‌هایی نباشد، نمی‌تواند در بزنگاه عمل کند. این ویژگی‌ها اقتصادی، اجتماعی و... است.

جایگاه روحانیت

صاحبِ قداست

صاحب قداست است به این مفهوم که نامی را که خودش برای خودش برگزیده است، روحانیت است. یکی از دوستان اشاره کردند که روحانی الزما ملبس نیست و بسیاری از افراد روحانی هستند، این کاملاً درست است! از اتفاق، افراد معمولی بیشتر روحانی هستند. مصدقی که همه تصور می‌کنند اسلام نداشته است اما عرفان درونی، روح و روحانیت درونی داشته است. ضارب مصدق در ترور ۹ اسفند، فرد معمولی‌ای بوده است. اعضای جبهه‌ی ملی و پیرامون دکتر مصدق تاکید می‌کنند که این فرد ضارب را در دادگاه نظامی محاکمه کنید. مصدق «آقای صدیقی» و «سنجابی» را که حقوق‌دان بودند احضار می‌کند و دو روز فرصت می‌دهد تا مواد و تبصره‌ها را بررسی کنند که آیا می‌شود فرد غیرنظامی را در دادگاه نظامی محاکمه کرد یا نه؟ آنها بررسی می‌کنند و می‌گویند چنین مستمسک قانونی وجود ندارد. مصدق می‌گوید پس ایشان باید در دادگاه غیرنظامی محاکمه شود. فردی که برخوردش با ضارب خودش این است و متعدد فاکت [در مورد] منش او

می‌توان درآورد، این فرد می‌تواند روحانی باشد؛ چه مُکلا و چه ملبس. اما چون این طبقه، این اسم را برای خودش انتخاب کرده و با این اسم در جامعه به‌خصوص جامعه‌ی آن روز- جا افتاده است، صاحب قداستی بود. مسجد و منبر دست [روحانیت] بود و هست. مفسر و مروج کتاب (قرآن)) بودند و هنوز هم بخش‌هایی هستند. به هر حال مرجعیتِ روحانی داشت.

دارای مرجعیت

پایگاه اجتماعی مرجع‌گونه داشت. نه صرفاً مرجع مذهبی و شرعی، [بلکه] مرجع رجوع بود. یعنی نهاد مرجع اجتماعی محسوب می‌شد.

مؤید سلطنت

در کنار این موارد مؤید سلطنت هم بود. روحانیت چه قبل از جنبش، چه حین جنبش و چه بعد از جنبش مؤید سلطنت بود.

موقع روحانیت

موقع روحانیت را می‌شود در سه محور تعریف کرد.

هم‌جواری و هم‌حسابی با بازار

هم‌جوار و هم‌حساب با بازار بود. یعنی هم به لحاظ شکل، همیشه حوزه‌ها جنب بازار هستند و هم به لحاظ محتوا در ۳۰۰-۴۰۰ سال اخیر که سرمایه‌داری تجاری در ایران رونق نسبی پیدا کرد و سرمایه‌داران تجاری جانشین فئودال‌ها و کلان‌زمین‌داران سابق و طبقه‌ی پیشین شدند، روحانیت پیوند ویژه‌ای با بازار پیدا کرد. هم‌حسابی این است که وجوهات بازار، خمس و زکات و... از طرف تجار و بازاری‌ها به روحانیت پرداخت می‌شد.

همسایگی و هم‌رازی با مردم

وجه دیگر همسایگی و هم‌رازی روحانیت با مردم بود که این ویژگی بسیار مهمی است. به اصطلاح بامردم‌خانه‌نادر هستند. مردم ریزترین مسائل

خصوصی، حتی زناشویی خودشان را با روحانیت مطرح می‌کردند. مساله می‌پرسیدند و بحران‌هایشان را با روحانیت مطرح می‌کردند. حداقل از روحانی و آخوند محل می‌خواستند که برای آن‌ها استخاره کند. به این ترتیب روحانیت با مردم همسایه، هم‌خانه و هم‌راز می‌شد.

ملجاً؛ نقطه‌ی مقابل جور حاکمیت

از آنجایی که جریان حاکم یک جریان سلطه‌گر و مطلقه بود و هیچ چیز را بر نمی‌تابید، طبیعتاً نقطه‌ی مقابل آن، روحانیتِ ملجاً قرار می‌گرفت. یکی دو تحلیل [در این رابطه] هست، از جمله تحلیل آقای آدمیت و تحلیل‌های نویسنده‌ی سیاحت‌نامه‌ی *ابراهیم بیگ*^۱ که در فصل مشروطه با آن بیشتر برخورد داریم. تحلیل این است که فی‌نفسه روحانیت طبقه ملجاء نبود، [بلکه] نقطه‌ی مقابل و در واکنش به حاکمیت بود. در حقیقت چون حاکمیت به شدت جور و ستم روا می‌داشت و ستم‌پیشه بود، روحانیت طبقه ملجاء در مقابل حاکمیت تلقی می‌شد. این‌ها معتقد هستند که حاکمیت در جنبش تنباکو مردم را به سمت روحانیت راند. نویسنده‌ی *سیاحت‌نامه‌ی ابراهیم بیگ* تصریح می‌کند که «نه فقط طبقه‌ی ترقی‌خواه باطنا ملأیان را به ترقی‌خواهی نمی‌شناخت، گروه‌های اجتماعی دیگر هم معمولاً به روحانیون روی نمی‌آوردند مگر به استیصال»؛ استیصالی که زاده‌ی تعدی و بیداد حکومت بود. یعنی یک دیدگاه این است که چون حکومت به هیچ‌وجه پاسخ‌گو نبود، سرکوب‌گر بود، حق و حقوقی برای مردم قائل نبود و ستمش به اوج رسیده بود، مردم از طبقه‌ی حاکم صرف‌نظر می‌کردند و به طبقه‌ی محکومی که از قداست و مظلومیت هم برخوردار بود، روی می‌آوردند. آقای آدمیت

۱. سیاحت‌نامه‌ی ابراهیم بیگ داستانی است در سه جلد، نوشته‌ی «زین‌العابدین مراغه‌ای» که در ۱۳۲۱ در استانبول منتشر شد. این داستان شرح سفر ابراهیم بیگ، تاجر ایرانی مقیم مصر است که برای زیارت مشهد به ایران می‌آید و با تصویری متفاوت از آنچه در مورد موطن اصلی‌اش در ذهن داشته، روبرو می‌شود.

فاکتی تاریخی در *ایدئولوژی نهضت مشروطه* می آورند که وقتی جنبش اوج می گیرد، در یک مجلس خصوصی دربار، «امین الدوله» که از نزدیکان ناصرالدین شاه است خطاب به او این جملات را ایراد می کند: «بی‌اعتنایی و ناحسابی و شر و شلتاق دستگاه دولت و سیاق حکمرانی، مردم را نه از روی اعتقاد و اعتماد [که از استیصال] به آقایان ملتجی کرده است.» نویسنده‌ی *سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ* هم تقریباً دیدگاهی مشابه دارد. به هر حال، می‌شود گفت که مردم هم به خاطر رابطه‌ی تاریخی و روزمره و ریزمره‌ای که با روحانیت داشتند و هم به خاطر این که نمی‌توانستند به قدرت حاکم رجوع کنند و قدرت حاکم نقطه‌ی اوج ستم بود، منطقی‌تر به مرجع مقابل حاکمیت، یعنی روحانیت، متوسل می‌شدند.

روحانیت این موقعیت را داشت؛ هم‌جواری و هم‌حسابی با بازار، همسایگی و هم‌رازی با مردم و ملجاء اجتماعی.

امکانات روحانیت

امکانات روحانیت، در دوره‌ی خود امکانات مهمی بود. موضع آموزشی داشت، موضع قضاوت، موضع حکمیت و پایگاه تشکیلاتی دائمی داشت، مرکز تجمع و جوهات بود و نسبت به سایر اقشار یک حریم امنیت نسبی را واجد و دارا بود.

موضع آموزشی

موضع آموزشی این بود که مکتب‌خانه‌ها دست روحانیون بود.

موضع قضاوت

قضاوت غیررسمی آن موقع دادگستری وجود نداشت و بعدها عدلیه‌ای به وجود آمد. با روحانیون بود و [هنگامی که] اختلاف حقوقی‌ای پیدا می‌شد، روحانیت آن را حل و فصل می‌کرد.

۱. علی‌خان امین‌الدوله. (۱۳۲۲-۱۲۵۹). از رجال دوره‌ی قاجار و صدراعظم ایران.

موضع حکمیت

موضع حکمیت و معتمد محلی هم داشتند. [اگر] در محل و منطقه هم اختلافی پیش می‌آمد، با ریش سفیدی و کدخدامنشی روحانیت حل و فصل می‌شد.

پایگاه تشکیلاتی دائمی

یک پایگاه تشکیلاتی دائمی هم داشتند که مسجد بود. در آن موقع تکایای زمان قاجار هم رونق پیدا کرده بود؛ مسجد، تکایا، هیأت و ...

مرکز تجمع وجوهات

مرکز تجمع وجوهات هم بودند. یعنی مرکز انباشت مالی وجوهات شرعی هم تلقی می‌شدند.

حریم امنیت

حریم امنیتی هم داشتند. یعنی حاکمیت به همان سادگی که با مردم و دیگران برخورد می‌کرد، با روحانیون نمی‌توانست برخورد کند. مستقل از حریم امنیت در مقابل قدرت مستقر، یک حریم اجتماعی هم داشتند؛ اعتباری، احترامی! مردم و سایر اقشار هم حریم آن‌ها را رعایت می‌کردند.

دیدگاه روحانیت

دیدگاه روحانیت در رهبری حرکت مهم است. دیدگاهشان اصالت تجارت بود و نوعاً [هنوز هم] هست. واضع احکام تجارت بوده‌اند و هستند. یک ضدیت شرعی هم با اجنبی داشتند. بعداً در سیر رشد خودش در دوره‌های بعدی می‌بینیم که این ضدیت شرعی با اجنبی تبدیل به ضدیت‌های استعماری شد. تک عناصر مترقیشان ارتقا پیدا کردند و ضدیت ضد اجنبی‌شان در یک مرحله به ضدیت ضد استعماری ارتقا پیدا کرد و بعد هم در دهه‌های ۳۰، ۴۰ و ۵۰ به ضدیت ضد امپریالیستی [تبدیل شد] و بعد از انقلاب هم حکایت خاص خود را دارد که [به آن] می‌رسیم.

اصالت تجارت

اصالت تجارت به این مفهوم است که دیدگاهشان تجارت محور است. چون دیدگاهی پیشرفته نیست و با زمان جلو نیامده، به خصوص دیدگاه آن دوران اوج ارتقاء اقتصادی را تجارت می دانست. یعنی سطح تفکر اقتصادی در حد داد و ستد است. کالایی در جای دیگری تولید می شود و در جای دیگری مبادله می شود. آن ها به مرحله ی پیش از مبادله و تولید و پروسس^۱ تولید کاری ندارند. یعنی تمام احکام فقهی را چه در رساله ها و چه در تحریرالوسیله ها نگاه بکنیم، [می بینیم] احکام مابعد تولید است. به تولید اصلا کاری ندارند، تولید چه قواعدی دارد، کارگر تولیدکننده چه حقوقی دارد، کشاورز تولیدکننده چه حقوقی دارد و... به اصطلاح در این وادی ها سیر نمی کنند. در کشاورزی، در بحث مزارعه، مضاربه و مساعده تعریضی به شرایط تولید دارند منتهی آن تعریض است و تعمیق نیست. ولی در تجارت در عمق مطلب رفته اند. مثلا یک بحث هست به نام «خيارات» که برای بحث خيارات ۱۱-۱۰ شق مشخص کردند. آن خيارات یکیش خيار غبن است. یعنی اگر معامله ای صورت بگیرد و فروشنده مغبون شده باشد، چه حالتی دارد، خریدار مغبون شده باشد، چه وضعیتی دارد یا شرایط به هم خوردن معامله چیست و... یعنی در بحث تجارت بسیار بسیار ریز پیش رفتند و تقریبا همه ی مسائل موجود که ممکن است در مبادلات روزمره خیلی مصداق پیدا نکند هم، مورد تعمق و تمرکز واقع شده است ولی در تولید نه. لذا دیدگاه، دیدگاه پس از تولید است. پسین تولید هم منطقا فقط تجارت است. دیدگاه اصالت تجارت یعنی این که فکر می کنند نهایت برجستگی و نهایت برآمدگی یک اقتصاد پیشرفته، تجارت پررونق است*.

در دوران قبل از مدرن یعنی دوران ابتدای دوران رضاخان در ایران، دو نفر

بودند که در طراحی قوانین و مقررات تجارت نقش ویژه‌ای ایفا کردند؛ یکی «داور^۱» و دیگری «تدین^۲». این‌ها مدرنیست‌هایی هستند که واضع احکام نوین اعم از مدنی، تجاری و حقوقی شدند که البته آنها هم قوانین ایران را مبتنی بر احکام فقه تدوین و تنظیم کردند. ان‌شاءالله جلوتر برسیم اشاره‌ای خواهد شد.

واضع احکام تجارت

ولی واضع اولیه‌ی [احکام] تجارت هم روحانیت است. این خیلی مهم است که استارتر حرکت تجار بودند و روحانیت با اعتماد کامل پشت سر تجار آمدند، چون طبقه‌ی منتخبشان بود. روحانیت همیشه طبقه‌ی منتخب داشته است. در دوره‌ی کشاورزی زمین‌داران بودند، در دوره‌ی تجارت طبقه‌ی منتخبشان، طبقه‌ی تجار شد و هنوز هم در دوران جدید این طبقه، منتخب مانده‌اند. [پس در جنبش تنباکو] چون طبقه‌ی منتخبشان تجار بود و خودشان هم واضع احکام تجارت بودند، لذا بی‌محابا و با اعتماد کامل پشت طبقه‌ی آغازگر و فعال جنبش آمدند.

ضدیت شرعی با اجنبی

یک ضدیت شرعی هم با اجنبی داشتند که خدمتتان توضیح خواهیم داد

۱. علی‌اکبر داور. (۱۳۱۵-۱۲۶۴). دانش‌آموخته‌ی حقوق و از سیاستمداران دوران پهلوی اول. او که بسیاری از قوانین حقوقی نوین ایران از جمله ثبت احوال، ثبت اسناد و ثبت املاک و ازدواج را تدوین کرده است، به «پدر حقوق نوین ایران» شهره است. از سمت‌های او می‌توان به دادستان تهران (۱۲۸۹)، وزیر فواید عامه و تجارت در کابینه‌ی «محمدعلی فروغی» (۱۳۰۴) و ۷ سال وزیر دادگستری در کابینه‌ی «حسن مستوفی‌الممالک»، «هدایت» و وزیر دارایی در کابینه‌ی فروغی (۱۳۱۲) یاد کرد. داور در ۲۱ بهمن ۱۳۱۵ خودکشی کرد.

۲. سیدمحمد تدین بیرجندی. (۱۳۳۰-۱۲۶۰). استاد ادبیات عرب، مشروطه‌خواه و سیاستمدار اواخر دوران قاجار و دوران پهلوی اول. نماینده‌ی بیرجند و نایب‌رئیس مجلس پنجم شورای ملی و وزیر معارف کابینه‌ی مستوفی‌الممالک (۱۳۰۵) بود. تدین که از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ در دانشگاه تهران تدریس می‌کرد، در سال ۱۳۲۰ به ریاست این دانشگاه منصوب شد. از او تالیفات و ترجمه‌های متعددی به جا مانده است. وی در سال ۱۳۲۲ به وزارت خواربار رسید که سرانجامش اتهام سوءاستفاده مالی و محاکمه بود که به برائتش انجامید.

که مضمونش چیست. لذا رهبری‌ای که این جایگاه و موقعیت را دارد، صاحب چنین امکانات و واجد و حاوی این دیدگاه‌ها هم هست، فرصت بروز و ظهور اجتماعی در جنبش تنباکو را پیدا می‌کند.

مختصات رهبری

بینیم مختصات رهبری چه بوده است و بعد الگوی رهبری، ابزار رهبری، ادبیات رهبری و نهایتاً جوهر برخورد رهبری.

تاخیری

اولین مختصات رهبری این است که تاخیری بوده یعنی استارت جنبش را طبقه‌ی دیگری زدند، جنبش اجتماعی شد و با یک تاخیر زمانی نسبتاً فاحش، رهبری به صحنه آمد. به این مفهوم رهبری تاخیری است. جاهایی هست که رهبری خودش استارت هم هست، پیشتاز و پیش‌آهنگ است و او انگاره‌های اولیه را به جامعه منتقل، متبادر و متصاعد می‌کند. یعنی جاهایی هست که رهبری و نیروهای آغازگر یکی و واحدند، خیلی نمی‌شود تمیزشان داد و تفکیکشان کرد ولی اینجا چون رهبری از طبقه‌ی آغازگر و فعال کاملاً جداست، با تاخیر به میدان می‌آید. یعنی از طبقه‌ی آغازگر عقب‌تر است و جلوتر در فصل مردم می‌بینیم که از مردم هم عقب‌تر است. یعنی تاجر مساله را می‌گیرند، فعالیت‌شان را آغاز می‌کنند، اعتراضات صنفی اولیه‌شان را بروز می‌دهند، مردم تهران و شهرستان‌های مختلف هم به صحنه می‌آیند، سپس رهبری، اعم از رهبری داخلی و رهبری مرکزی که مرحوم میرزای شیرازی است، وارد صحنه می‌شود. پس اولین وجه رهبری، تاخیری بودنش است**.

دور از متن

دومی این که دور از متن است. این خیلی مهم و شاید در نوع خودش بی‌نظیر است. رهبری اصلاً در متن نیست، در حاشیه هم نیست. بیرون از مرزهای ملی و در عراق است و جنبش در ایران است. به این اعتبار رهبری

جدا از این که به اصطلاح متاخر است- دور از متن هم هست.

متشرع

ایدئولوژی اش شرع است، حساسیت‌هایش شرعی‌اند و به این اعتبار متشرع است.

مرجع تام

وجه بعدی این است که مرجع تام و تمام است. اصطلاحی در ورزش هست که می‌گویند «سر و ته مُرّ» است. سر و ته مُرّ یعنی آکبند و تمام و کمال. میرزای شیرازی مرجع تام و تمام است و در مراحل مختلف محل رجوع است. از ابتدا که مساله عنوان می‌شود تا انتها در مراحل محل رجوع است. فاکت‌های تاریخی از آن موقع وجود دارد که خواندن آنها از حوصله خارج است اما [وقتی که] مساله مطرح می‌شود، تجار مساله را مطرح، اجتماعی و عمومی می‌کنند، روحانیون داخل را تحریک و تشویق می‌کنند که به صحنه بیایند و مردم هم به صحنه بیایند. در یک دوره هم که روحانیت داخلی قادر به حل مساله نیست، مساله می‌ماند***. در مرحله‌ی اول آشتیانی محور روحانیت رهبری‌کننده‌ی حرکت در داخل ایران است، در مرحله‌ی بعد فالاسیری در شیراز، «آقانجفی^۱» در اصفهان و «میرزا جواد آقای تبریزی^۲» هم به همین ترتیب. یعنی قطب‌های روحانیت در داخل می‌آیند اما حلال مساله نیستند. [زیرا] در مرحله‌ی اول

۱. شیخ محمدتقی نجفی (۱۲۹۳-۱۲۲۵). ملقب به آقانجفی. روحانی برجسته‌ی دوران قاجار در اصفهان. نویسنده‌ی کتاب هدایه المسترشدین. از پیشگامان جنبش تنباکو در اصفهان بود که به دلیل فعالیت‌هایش در سال ۱۲۶۹ به تهران تبعید شد و پس از مدتی به اصفهان بازگشت. آقانجفی که فرزند خاندان نجفی و داماد «کاشف القضا» بود، به همراه تعداد زیادی از شاگردانش سال‌ها مبارزاتی را در اصفهان با فعالیت‌های موسیونرهای مسیحی، مبلغان بابیه و همچنین خرید و فروش اقلام خارجی ترتیب داد.

۲. میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (۱۲۷۴- نامعلوم). روحانی و مجتهد آذربایجانی. او که در مبارزه با نفوذ روس در آذربایجان شهره بود، از اولین روحانیونی بود که به جنبش تنباکو پیوست و در اجرای فتوای تحریم تنباکو تهدید به مبارزه‌ی مسلحانه کرد.

حاکمیت استبداد مطلقه تحویلشان نمی‌گیرد و توان بسیج آنها را جدی نمی‌گیرد. [با این‌که] تجار نقش نیروی فشار مثبت را ایفا می‌کنند و روحانیون را از خانه بیرون می‌آورند، حساسیت‌های مذهبی‌شان را تحریک می‌کنند و به صحنه می‌آورندشان و آرام‌آرام به جلو هُلشان می‌دهند، اما روحانیت داخل در نقطه‌ای قرار می‌گیرد که حس می‌کند پیش‌برنده نیست و به همین خاطر در این مرحله همه‌ی نگاه‌ها و انگشت‌های سبابه و ذهن‌ها متوجه مرجع اعلم می‌شود.

اعلمیت در روحانیت برای اول بار در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی اینجا اهمیت تاریخی پیدا می‌کند. مرجع اعلم که میرزای شیرازی است، نقطه‌ی اشاره‌ی تاریخی همگان قرار می‌گیرد. وزنی هم داشته که استبداد مجبور بوده آن وزن را تحمل کند. بختکی که وزن میرزای شیرازی روی استبداد مطلقه می‌اندازد، مجموعاً از بختک وزن آشتیانی و آقاجانی و [میرزا جواد‌آقای] تبریزی و در مراحل بعد امام جمعه [ی تهران] که واسط روحانیت و دربار بوده و حتی تیپ‌هایی مثل «شریعت‌مدار» در تبریز و «شیخ فضل‌الله نوری» که آن‌زمان یک روحانی درجه دو محسوب می‌شده، سنگین‌تر بوده است و این‌ها مجموعاً وزن [میرزای شیرازی] را نداشتند. یعنی اگر آن‌ها یک طرف قِپان می‌ایستادند و میرزای شیرازی طرف دیگر، قِپان تاریخی به نفع میرزای شیرازی بود. لذا میرزای شیرازی در مراحل مختلف [نقش] مرجعیت تام و تمام را ایفا می‌کند. حتی بعد از این‌که قرارداد لغو می‌شود، وزنی که میرزای شیرازی داشته وزن جدی‌ای بوده است. یعنی همه اعم از ناصرالدین‌شاه و طبقات قدرت بعد از ناصرالدین‌شاه خصوصاً امین‌السلطان، «کامران‌میرزا»^۱

۱. کامران‌میرزا ملقب به نائب‌السلطنه. (۱۳۰۷-۱۲۳۵). سومین فرزند ناصرالدین‌شاه. این شاهزاده‌ی قاجار به دلیل این‌که مادری غیرقاجار داشت، به ولیعهدی نرسید اما در سال ۱۲۶۵ عنوان امیرکبیر، بالاترین عنوان نظامی قاجار را دریافت کرد. کامران‌میرزا یک‌بار در سال ۱۲۴۱ و یک بار هم در سال ۱۲۵۳ (به مدت یک سال) به حکومت تهران منصوب شد. او در سراسر سلطنت پدرش با امین‌السلطان اختلاف داشت.

روحانیت داخل، تجار و... انتظار داشتند که حکم تحریم تنباکو را میرزا بدهد. قرارداد که لغو می‌شود باز هم میرزای شیرازی نقش تاریخی خودش را ایفا می‌کند. لذا به این اعتبار از دوره‌ای که به صحنه می‌آید تا زمانی که مساله حل می‌شود و از صحنه خارج می‌شود، مرجعیت تام و تمام داشته است. این مرجعیت تام و تمام در مراحل مختلف قابل مشاهده، تعمق و دقت تاریخی است.

ضد اجنبی

وجه بعدی در رهبری، مشخصاً میرزا و اقطاب داخلی، [این است که] ضداجنبی‌اند یعنی روحانیت در این مرحله به ضدیت استعمار نائل نیامده و دیدگاهش ارتقا پیدا نکرده است.

حامی سلطنت

وجه بعدی این است که رهبری، حامی سلطنت است. ادبیات میرزا را نگاه کنید، ادبیات آشتیانی را نگاه کنید؛ در مراحل مختلف نهضت، سلطنت را به عنوان یک پایگاه برقرار اجتماعی تایید می‌کنند و ضمن تایید پایگاه برقرار اجتماعی، مطالباتشان را هم مطرح می‌کنند.

نافذ

وجه بعدی این است که کلام نافذی دارند. رهبری که مشخصاً معطوف به میرزای شیرازی است، کلام کاملاً نافذی دارد. در میزان نفوذش این‌طور می‌شود تحلیل کرد که حکمی را که ایشان صادر می‌کنند، بُرد بسیار عامی داشته است؛ در همه‌ی توده‌ها، در خود دربار، حتی بین اقلیت‌های مذهبی، بین طبقاتی که خصلت اجتماعی فرنگی پیدا کرده بودند (فرنگی‌مآبان آن زمان) و اراذل و اوباش یا لوطی‌های آن زمان - اگر بخواهیم با ادبیات امروز صحبت کنیم لمپنهای دوران قاجار- [بُرد داشته است] یعنی فاکت‌های متعدد تاریخی نشان می‌دهد که حکم بسیار نافذ بوده و حتی تا اقلیت‌های مذهبی هم نفوذ

می‌کند. فاکت‌ها متعددند که از خواندنشان صرف‌نظر می‌کنیم.

نخبه‌گرا

نهایتاً رهبری نخبه‌گرا است. رهبری میرزا جدای از این‌که تاخیری است، دور از متن است، دیدگاه‌های متشرع دارد، مرجع تام و تمام، ضداجنبی، حامی سلطنت و نافذ است، نخبه‌گرا هم هست. یعنی [اگر] در دوره‌ی اوج جنبش-در دوره‌ای که نقش داشته- همه‌ی مخاطبین میرزای شیرازی را تحلیل کنیم، [می‌بینیم] یا قطب‌های روحانی داخلی هستند، یا ناصرالدین‌شاه و یا امین‌السلطان و کامران‌میرزا؛ همه‌ی مکاتبات با اینهاست. هیچ‌کدام از بیانیه‌های میرزای شیرازی مخاطب اجتماعی ندارد. یعنی هیچ‌جا مردم را در عنوان خودش مورد خطاب قرار نداده‌است. سربرگ ادبیات مکتوبش یا شاه است، یا امین‌السلطان، یا کامران‌میرزا و یا آشتیانی به عنوان قطب روحانیون داخل. به این مفهوم نخبه‌گرا است یعنی با پایین و بدنه‌ی جنبش کاری ندارد. بدنه‌ی جنبش را تحت تاثیر جدی قرار می‌دهد ولی مخاطب قرارشان نمی‌دهد. این‌ها مختصات رهبری است.

الگوی رهبری

الگوی رهبری، الگوی سنتی روحانیت است که برای اولین بار زمینه‌ی بروز و ظهور اجتماعی-سیاسی پیدا می‌کند.

مرجع

یک مدار، مدار مرجعیت است که در دل مرجعیت، اعلامیت هم نهفته‌است. اشاره شد در جایی که در جنبش تنباکو مساله ماند و توان روحانیت در داخل نتوانست نقش پیش‌برندگی ایفا کند، از این زمان به بعد اعلامیت توانست راه‌گشا شود. اعلامیت میرزای شیرازی ضمیمه‌ی مرجعیت شد و جواب داد.

اقطاب

مدار فوقانی، مدار مرجعیت است. مدار به اصطلاح میانی مدار اقطاب روحانیون داخلی است؛ آشتیانی در تهران، فال‌اسیری در شیراز، آقانجفی در اصفهان و میرزا جواد آقای تبریزی در تبریز.

اهالی منبر

مدار تحتانی هم اهالی منبر هستند که جوسازی، تحریک و تهییج اجتماعی با آنها صورت می‌گیرد.

این الگو یک الگوی تاریخی شد که در مراحل بعد هم تسری پیدا کرد. یعنی در نهضت مشروطه هم این الگو تکرار شد. به خصوص در جنبش ۴۲-۳۹ این الگو بیشتر تکرار شد. در دوران انقلاب هم تکرار شد و هنوز هم شماتیکی از آن وجود دارد. یعنی الگوی رهبری سنتی روحانیت، اول بار در تنباکو زمینه‌ی بروز و ظهور اجتماعی پیدا کرد و تبدیل به یک الگوی پراتیک شد که در فرازهای مختلف مبسوط‌تر، عمیق‌تر و در جاهایی هم پیشرفته‌تر تکرار شد.

ابزار رهبری

ابزاری که رهبری داشت قابل تقسیم به نشریه و تریبون است؛

نشریه

نشریه به این مفهوم است که بخشی از ابزار، ادبیات مکتوب بود که در اعلامیه‌ها و بیانیه‌های روحانیت داخل و میرزای شیرازی که بیرون از مرزهای ملی قرار داشت، تبلور و ظهور و بروز پیدا می‌کرد.

تریبون

وجه بعدی هم تریبون بود؛ منبر، مسجد و صحنه‌ی اجتماعی که در نقطه‌ی برجسته‌ی جنبش تنباکو در جاهای مختلف کشور به خصوص تهران تشکیل می‌شد. ابزار رهبری جدای از سازمان کارش، نشریه و تریبون بود.

ادبیات رهبری

فقهی

ادبیات رهبری اعم از رهبری متمرکز میرزای شیرازی و رهبری کمتر متمرکز روحانیون در داخل، ادبیات فقهی است. یعنی با محاوره‌ی حوزه‌ای و با کتابت حوزه‌ای می‌توان این ادبیات را پیگیری کرد. ادبیات سیاسی روز نیست، ادبیات خاص روحانیت است که در نگاه اول در بیانیه‌ها و مکتوبات میرزای شیرازی و دیگران قابل مشاهده و درک و دریافت است.

جوهر برخوردار رهبری

جوهر برخوردار رهبری هم بعدا الگو می‌شود. روحانیت در اولین حضور اجتماعی، در برخوردارش چهار جان‌مایه دارد: تهییج، تحریک، تهدید و تحبيب.

تهییج و تحریک

تهییج به این مفهوم که ادبیات آشتیانی و سایر اقطاب داخلی و همین‌طور اطلاعاتی معروف منتسب به میرزای شیرازی که «الیوم استعمال توتون و تنباکو [بای نحو کان] در حکم محاربه با امام زمان [علیه سلام] تلقی می‌شود»، در کنه خودش یک تحریک و تهییج مذهبی را دارد.

تهدید

در ادبیات میرزا بیشتر و در ادبیات آشتیانی کمتر، تهدید هم نهفته است. این مهم است، یعنی تهییج و تحریک مردم، تهدید قدرت و آخر الامر تحبيب قدرت. جوهر و جان‌مایه‌ی رهبری در جنبش تنباکو در این چهار مورد نهفته است. تهدیدی که در مواضع میرزا و بعضا مواضع روحانیون داخل وجود دارد، فاکت‌های متعددی دارد که یکی را خدمتتان عرض می‌کنم؛ [در واکنش] به برخوردار اولیه‌ی دولت در مقابل بیانیه‌ی میرزای شیرازی این پاراگراف تهدیدآمیز هست: «نگذارید کارتان به آنجا کشد که وقتی ملجاء

شوید و بخواهید دست توسل به دامن دولت بزنید، ملت را دیگر دامنی بجای نمانده باشد. هنوز تا وقت هست دولت، دفع این فتنه و غائله را به ملت واگذار کند تا ملت خود درصدد دفع و رفع این غائله برآید.» در دل این [پاراگراف] تهدیدی نهفته است!

تحبیب

آخرالامر تحبیب است. با توجه به این نکته که خدمتتان عنوان شد، رهبری روحانیت اعم از میرزای شیرازی و روحانیون داخلی قبل از تنباکو، ضمن جنبش تنباکو و بعد از تحقق مطالبه‌ی محوری جنبش تنباکو، حامی سلطنت بودند. این تحبیب هم در دل [ادبیاتشان] وجود دارد. مثلاً در ادبیات میرزای شیرازی خطاب به شاه اعلی حضرت، دین پناه، ایدهم تعالی سلطانہ و... آمده است. میرزا تصریح می کند که من دو انگیزه بیشتر ندارم؛ یکی اعتلای کلمه‌ی دین مبین و [دیگری] تقویت دولت، تایید قرین است. و آخر سر هم در برخورد نهایی با ناصرالدین شاه تصریح می کند که ما از اول هم قصدی جز تایید سلطنت و قداست پادشاه نداشتیم. لذا جوهر برخورد رهبری حاوی چهار عنصر است: تهییج، تحریک، تهدید و تحبیب. تهییج و تحریک متوجه مردم است که ویژگی‌ها و حساسیت‌های شرعی جدی‌ای داشتند و هنوز بعضا دارند و تهدید و تحبیب دو عنصری است که متوجه قدرت مستقر است. این مضامین در فرازهای بعدی هم باز تکرار می شود. یعنی مهم این است که الگوی تشکیلاتی روحانیت و جان‌مایه و جوهر برخوردش در مراحل بعدی هم مدام تکرار می شود و شکل پیچیده‌تر و حلزونی‌تر و در نوع خودش شکل تکامل یافته‌تری پیدا می کند.

تشکیلات

نیروهای دست اندرکار

وجه بعد از رهبری، نیروهای دست‌اندرکار هستند. اشاره شد که نیروی آغازگر تجار بودند. دست‌اندرکاران، مالکان و زارعان هستند که کمترین نقش را داشتند، تجار، خرده‌فروشان، روحانیت و مردم هم هستند.

مالکان-زارعان

اشاره شد که مالکان و زارعان نقش حداقلی مقاومت منفی را داشتند. با توجه به این که این جنبش، جنبش روستایی نبود و جنبش کلان‌شهری بود، زارعین خیلی در آن مشارکت نداشتند و مالکان هم مقاومت منفی بروز می‌دادند. مثلاً اشاره شد که یک رگه‌ی رادیکال در مالکان وجود داشت. در اصفهان، یکی از مالکان که حاضر نبود موجودی انبارش را به عمال کمپانی رژی بفروشد، ۱۲ هزار تن از موجودی انبارش را شبانه آتش زد. نقطه‌ی برجسته‌ی حضور مالکان و زارعان در چنین واکنش‌هایی است.

تجار و خرده‌فروشان

تجار نیروی اصلی بودند. آن‌ها اول مساله را تشخیص دادند، مساله‌ی صنفی‌شان را اجتماعی کردند، روحانیت را به صحنه کشاندند و در متن جای دادند و در عمل، روحانیت را در مقابل قدرت مستقر آرایش دادند و نقش محوری داشتند. خرده‌فروشان که زیرطبقه‌ی تجار محسوب می‌شوند، نقش اجتماعی کمتر فعالی نسبت به تجار داشتند***.

روحانیت و مردم

نیروی دست‌اندرکار بعدی روحانیون بودند و نهایتاً مردم.

ترکیب مردم

عام و مصرف‌کنندگان

ترکیب مردم یک وجه عام دارد یعنی تمامیت جمعیت کلان‌شهرهای تهران، تبریز، اصفهان، شیراز و کرمان را دربرمی‌گرفت. [جنبش] مصرف‌کننده‌هایی را که [مصرف توتون و تنباکو] مساله‌شان بود، دربرمی‌گرفت.

زنان

زنان برای اول بار [در جنبش تنباکو] یک زمینه‌ی بروز و ظهور اجتماعی پیدا کردند و حرکتشان خیلی خودجوش بود. یعنی حضورشان، میزان و کمیت و کیفیت حضورشان در جاهایی حضور مردها را هم تحت‌تأثیر قرار می‌داد. در شیراز در حمایت از فال‌اسیری و در تهران در حمایت از آشتیانی‌زمانی که می‌خواستند تبعید بشوند، حضور زنان برجسته بود که در بخش شعارها خدمتتان توضیح دادیم.

لوطی‌ها

یک رگه‌ی لمپنیسم هم وجود داشت. آن‌زمان لوطی‌های محل وجود داشتند که برای خودشان سازمان و تشکیلاتی داشتند که تشکیلات آن‌ها هم [به‌طور] خودجوش در جنبش تنباکو فعال شد. یعنی نیروی پراتیکی بودند که بیشتر درگیری‌ها را ایجاد می‌کردند. شعارهای نازلی که بخشی از کتاب‌ها نقطه‌چین گذاشتند و نتوانسته‌اند به تصریح بیاورند، از ناحیه‌ی این‌ها صادر می‌شد. مردم چنین ترکیبی داشتند.

مختصات مردم

مساله‌دار با وضع موجود

مختصات مردم یا همان بدنه‌ی جنبش را می‌شود در شش محور عنوان

کرد؛ یکی این که مردم با وضع موجود مساله‌دار بودند. اشاره شد که مردم از قبل از تنباکو با وضع موجود مساله‌دار بودند و جنبش تنباکو زمینه‌ی بروز و ظهور مساله‌شان را با قدرت مستقر فراهم کرد.

حساسیت ویژه‌ی مذهبی

حساسیت‌های ویژه‌ی مذهبی داشتند که روحانیت به خوبی توانست این حساسیت‌ها را تحریک و بسیج کند و تبدیل به یک جنبش اجتماعی کند.

رهبری پذیر

مهم این بود که مردم در اولین حضورشان رهبری‌پذیر بودند، هم از رهبری داخلی پذیرش داشتند و هم به‌خصوص پذیرش جدی‌تر و عالی‌تر از رهبری متمرکز میرزا داشتند.

بسیج‌پذیر

قابل بسیج بودند و در نقطه عطف‌ها در صحنه حاضر بودند و صحنه را پر می‌کردند، در جاهایی صحنه از توده‌ها سیاه بود.

خوش‌کشش

خوش‌کشش بودند به این مفهوم که در شیراز و تهران خون دادند، گارد ویژه در تهران و شیراز حمله کرد و کشتار کرد. ضمن این‌که جنبش مسالمت‌آمیز بود، مردم در جاهایی که [پای] خون هم به وسط آمد، کشش ویژه‌ای از خودشان بروز دادند. نکته این است که در جاهایی مردم به‌طور جدی از روحانیت که نقش رهبری داشت جلوتر بودند و در جاهایی مردم روحانیت را به عرصه آوردند.

عنصر رادیکال: حرکت بین مسالمت - آنتاگونیسم

نهایتاً یک عنصر رادیکالی در مردم وجود داشت که بین مشی مسالمت‌آمیز و آنتاگونیسم حرکت می‌کرد. یعنی جاهایی حرکت به‌وسیله‌ی

مردم رادیکال می‌شد، تند می‌شد و رادیکالیزه می‌شد، جاهایی هم چون رهبری روحانیت، رهبری‌ای با مشی مسالمت‌آمیز بود، ظرفیت مردم هم در چهارچوب مشی قالب جنبش که مشی مسالمت‌آمیز بود، بروز و ظهور پیدا می‌کرد.

جوهر تشکیلات

در تشکیلات جنبش، هم می‌توان جوهرش را مورد دقت قرار داد و هم ابزار سازمانی‌اش را و هم شاکله‌اش را. اگر این سه مورد را بررسی کنیم، می‌توان تا حدودی به سازوکار تشکیلاتی این دوره پی برد.

تقسیم‌کارِ نانوشته

به لحاظ تشکیلاتی یک تقسیم‌کار نانوشته در جنبش به وجود آمد. بین تجار، روحانیت و بدنه‌ی جنبش که مردم و اقشار اجتماعی بودند، یک تقسیم‌کار خودجوش و نانوشته‌ای زمینه‌ی بروز و ظهور پیدا کرد.

شاکله‌ی تشکیلات

شاکله‌ی این تشکیلات دو عنصره است؛ عنصر اول سازماندهی واقعا موجود است و عنصر دوم سازماندهی خودجوش است.

سازماندهی واقعا موجود

دو سازماندهی واقعا موجود وجود داشت که تا آن‌زمان زمینه‌ی بروز اجتماعی پیدا نکرده بود. یکی سازماندهی واقعا موجود روحانیت بود و دیگری سازماندهی واقعا موجود بازار بود.

سازماندهی واقعا موجود روحانیت همان سه مدار مرجعیت-اعلمیت، اقطاب روحانی داخلی در تهران و شهرهای اصلی و اهالی منبر بود. این تشکیلات سه طبقه کاملا زمینه بروز و ظهور پیدا کرد. مرکزیت بالا، طبقه‌ی میانی فعال و طبقه‌ی تحتانی کاملا فعال و پراتیک که اهالی منبرند. آنها مردم را به صحنه می‌کشند. نمی‌شود گفت تغذیه‌ی تئوریک، آنها مردم را تغذیه‌ی

ایدئولوژیک می‌کنند. این سازماندهی مطبق سه‌گانه عمل کرد. در بازار هم به همین ترتیب؛ تجار اصلی وجود داشتند که اشاره شد. در تیپ‌های تجار زمان قاجار، حاج امین‌الضرب همان نقشی را داشت که میرزای شیرازی در روحانیت داشت. ملک‌التجار همان نقشی را داشت که آشتیانی در بین روحانیت داشت، کوزه‌کنانی‌ها در تبریز، کازرونی‌ها در اصفهان و معین‌التجار در بوشهر [به همین صورت]. پس درحقیقت بازار هم یک مرکزیت داشت و بعد تجار اصلی، بنکدارها و خرده‌فروش‌ها. این سازماندهی مطبق چهارگانه‌ی بازار و تجار هم عمل کرد. یعنی سازماندهی‌های واقعا موجود، زمینه‌ی فعالیت و قدرت مانور بسیطی پیدا کردند.

سازماندهی خودجوش

سازماندهی خودجوشی هم پیدا شد. یعنی مردمی هم که سازماندهی خاص خودشان را داشتند، آمدند. سازماندهی‌ها آن‌موقع بیشتر محله‌مسجدی بود. این سازماندهی در مشروطه به‌خصوص در تبریز- ارتقاء پیدا کرد و تبدیل به شوراهای محلی شد که در جای خودش می‌توانیم مرور کنیم. ولی در این دوره محلات به‌خصوص در تهران نقش داشتند. محلات مرکزی حول میدان ارگ نقش جدی‌ای در سازماندهی داشتند و توان سازماندهی هم به‌طور بالقوه وجود داشت. این توان سازماندهی در محلات و مساجد عمل کرد.

لوطی‌ها هم سازوکارهای خودشان را داشتند و در آرایش‌ها و آرنج‌ها^۱ و رویارویی‌ها و رخ به رخ‌شدن‌ها نقش نسبتا ویژه‌ای را ایفا کردند.

ابزار

توان انتشار شفاهی

ابزار تشکیلاتی، یکی توان انتشار شفاهی بود. یعنی با این که آن زمان عصر ارتباطات هم نبوده و امکان توزیع و انتشار داده‌ها با الان قابل مقایسه نبوده، همه‌ی موضوع‌گیری‌های رهبری یا اعتراض‌های صنفی اولیه‌ی تجار در صحن تهران و شهرستان‌ها بسیار سریع منتشر می‌شده است. حکم میرزا در پنج‌شنبه‌روزی به تهران رسید و در ادبیات تاریخی دوره این هست که از صبح تا ظهر در سطح تهران و شهرستان‌ها به سرعت پخش شد. توان انتشار شفاهی بسیار بالا بود.

اعلامیه / تریبون

در کنار انتشار شفاهی، اعلامیه‌ها هم کارکرد خودش را داشت، تکثیر می‌شد، تیراژ می‌خورد و تریبون هم در مسجد و محل و عرصه‌های اجتماعی به‌طور جدی عمل می‌کرد. پس تشکیلات آن‌زمان جوهری داشت، شاکله‌ای و ابزاری که محتوایش خدمتتان ارائه شد.

ایدئولوژی

ایدئولوژی جنبش یک عنصر غالب و یک رگه‌ی هویدا دارد؛

عنصر غالب

عنصر غالبش تلقی‌های مذهبی و حساسیت‌های شرعی است که هم در روحانیت و موضع‌گیری‌هایش هویدا بود و هم در نوع و کیفیت حضور مردم و حساسیت‌ها و شعارهایشان*****.

رگه‌ی هویدا

یک رگه هم هویدا شد که آن رگه یک حس ملی بود. چون قراردادِ منوپولیستی بود که صنوف دست‌اندرکار و بعد روحانیت و بعد مردم را بسیج کرد، یک حس ملی‌ای هم در آن موقع به‌وجود آمد. یعنی جنبش یک ایدئولوژی پیدا کرد که وجه و عنصر غالبش مذهب و شرع و حساسیت‌های مذهبی و شرعی بود و رگه‌ی هویدا و عنصر فرعی‌اش یک حس ملی بود. برای اول‌بار کلمه‌ی «ملت» مطرح شد. در ادبیات پیشرفته‌ی خارج از کشور واژگانی مرادفِ منافع ملی در ادبیات بروز و ظهور پیدا کرد و به نوعی یک حس ملی با یک دوز پایین به ایدئولوژی جنبش تزریق شد.

استراتژی

نقطه‌ای

استراتژی جنبش تنباکو، استراتژی نقطه‌ای بود. یعنی صرفاً بر یک نقطه تمرکز داشت. به قول دوستان نوک مته را در نقاط مختلف نمی‌کاشت. در یک نقطه کاشت و اینقدر فروکرد و فروکرد و فروکرد تا به ته چاه رسید. استراتژی، استراتژی نقطه‌ای بود که لغو کامل قرارداد را طلب می‌کرد. یک پیگیری نسبتاً جدی‌ای هم روی تحقق این استراتژی نقطه‌ای وجود داشت. یعنی قدرت مطلقه حاضرشد در قدم اول به عقب تبصره‌هایی به قرارداد بزند ولی نه رهبری، نه طبقه‌ی فعال و نه مردم به هیچ‌وجه کوتاه نیامدند و اتفاقاً جنبش رادیکال‌تر هم شد. در مرحله‌ی دوم، استبداد حاضر شد وجوه و مواد داخلی قرارداد را لغو کند و اسمش را «لغو امتیاز داخله» گذاشت. یعنی گفت که قرارداد بشود فروش و صادرات تنباکو به خارج توسط کمپانی رژی. باز هم نیروی هدایت‌کننده، نیروهای فعال و نیروی رهبری‌کننده و بدنه‌ی جنبش کوتاه نیامدند تا آخرالامر قرارداد به‌طور کامل لغو شد. وقتی قرارداد به‌طور کامل لغو شد و آن نقطه‌ای که از اول مورد مطالبه و خواست تاریخی بود پاک شد و تحقق پیدا کرد، جایی برای ادامه باقی نماند چون استراتژی نقطه‌ای بود و آن نقطه هم موضوعش لغو کامل قرارداد بود که تحقق پیدا کرد.

مشی

مشی هم مشی دو عنصره است؛ یک عنصر کلاسیک دارد و یک عنصر غیر کلاسیک و رادیکال؛

عنصر کلاسیک

عنصر کلاسیک عنصر مسالمت‌آمیز بود. یعنی هم تجار، هم رهبری متمرکز میرزا و هم رهبری متنوع داخل، مشی‌شان مشی مسالمت‌آمیز بود. یعنی نه می‌خواستند حکومت را تکان بدهند و نه دنبال سرنگونی و بدیل‌سازی و آلترناتیوسازی بودند. حاکمیت برقرار، کمپانی خلع‌ید و سازوکار اقتصاد حوزه‌ی توتون و تنباکو هم مثل سابق برقرار!

به این اعتبار عنصر کلاسیک مشی، عنصر مسالمت‌آمیز بود. در ادبیات میرزا، در ادبیات آشتیانی و در نامه‌های تظلم‌خواهی تجار - قبل از جنبش تنباکو به قدرت مسلط و بعدا به روحانیت - این مشی مسالمت‌آمیز کاملاً قابل ردیابی است. فاکت‌ها هم زیاد است که از حوصله‌ی زمان و جمع خارج است.

عنصر رادیکال

[مشی] یک عنصر رادیکال هم دارد. عنصر رادیکال، سایه‌روشن آنتاگونیسم است. عنصر سایه‌روشن آنتاگونیسم در شب‌نامه‌های قبل از بروز جنبش تنباکو، در موضع‌گیری‌های تهران و شیراز و در مراحل مختلف حرکت قابل ردیابی است. نامه‌ای هست که نامه‌ی سفیر وقت انگلیس به نخست‌وزیر وقت انگلیس است در مراحل برآمد و برجسته‌ی جنبش تنباکو، در آن نامه چنین تصریح می‌شود که هم‌اکنون ناصرالدین‌شاه سایه‌ای بیش نیست و جنبش اجتماعی کنونی جنبش پُرتوانی است و چنانچه جنبش پرتوان ادامه پیدا کند، با توجه به فترت و ترک تاریخی‌ای که در دیواره‌ی قدرت به وجود

آمده، سرنگونی محتمل است! با توجه به این که نامه خصوصی است، می‌تواند حاوی درک و دریافت‌های جدی و واقعی باشد. در کنار این‌گونه ادبیات، ادبیاتی هم هست که ادبیات رادیکال برخی از روحانیون رادیکال آن‌زمان که بدون این که امضای شخصی بکنند انتشاراتی داشتند؛ آن روحانیون بدون نام درکشان از [شرایط متفاوت بوده است. نقد برخی از این عناصر از] روحانیت این است که شما حساسیت شرعی‌تان بسیار سریع تحریک می‌شود اما حساسیت‌های ملی، اقتصادی و اجتماعی‌تان نه. لذا آنها تصریح می‌کنند که شرایط به‌گونه‌ای هست که بتوانیم خواسته‌هایی فراتر از لغو قرارداد را در این مرحله مطرح کنیم و پایش بایستیم.

اما به هر حال ظرفیت تاریخی آن دوران در تحلیل‌هایی که در جمع‌بندی ارائه خواهیم کرد، به نظر من بیش از این نبوده است. یعنی سایه‌روشن آنتاگونیسم نمی‌توانسته در دل جنبش تنباکو با آن مطالبه‌ی مشخص، عمل کند. اما به هر حال می‌توان عنصر رادیکال را به عنوان یک رگه یا سایه‌روشن در مشی دید. ولی این رگه هیچ‌وقت زمینه‌ی بروز و ظهور به‌سان عنصر کلاسیک مشی پیدا نمی‌کند. عنصر کلاسیک عنصر غالب است و عنصر رادیکال نسبتاً عنصر مغلوب مشی است.

برد اجتماعی - برد جغرافیایی

قدرت توزیع و انتشار مطالبه

طبق آماري که آن زمان وجود داشته بار تکفل آن موقع ۷ نفر بوده است. الان بار تکفل ۴ نفر است، در دهه‌های آخر حیات قاجار ۷ نفر تا ۸ نفر بوده. یعنی یک نفر کار می‌کرده، ۸-۷ نفر را نان می‌داده ولی الان این نسبت ۱ به ۳ یا ۱ به ۴ است. با توجه به این که جمعیت کل ایران ۹ میلیون نفر بوده، ۲۰۰ هزار [خانوار] ضرب در ۸-۷ نفر، جمعیت قابل توجهی [می‌شود، یعنی] چیزی حدود ۱.۶ تا ۱.۸ میلیون نفر مبتلابه مسالهی توتون و تنباکو بودند. لذا جنبش، قدرت توزیع و انتشار مطالبه‌ی جدی‌ای را داشته است.

کلان شهری/غیرروستایی

جنبش، جنبش کلان شهری است یعنی تهران، شیراز، اصفهان، تبریز و کرمان و تا حدودی بوشهر را دربرمی‌گیرد. جنبش غیرروستایی است یعنی صحنه‌ی تظاهرات و درگیری و رخ‌به‌رخی و رویارویی به روستاها نمی‌رود یا حداقل فاکتی نیست که نشان دهد جنبش وجه روستایی هم پیدا کرده است. جنبش کلان شهری است که از شیراز شروع می‌شود و به ترتیب سرایت پیدا می‌کند، عمقش به تهران می‌رسد. بعد اصفهان و تبریز و کرمان و نهایتاً بوشهر. جنبش تنباکو برد اجتماعی کلان شهری قابل توجهی داشته است.

جهت‌گیری طبقاتی

جهت‌گیری طبقاتی‌اش متوجه به منافع طبقه‌ی آغازگر و فعال [یعنی] همان تجار توتون و تنباکو بوده است. آن طبقه یک زیرطبقه هم داشته که گفتیم بنکدارها، زارعین، تا حدودی مالکین و توزیع‌کنندگان خرده‌ریز بودند که جهت‌گیری طبقاتی جنبش، منافع طبقه‌ی آغازگر و فعال و منافع زیرطبقه‌ی آنها را تعقیب می‌کرده است. *****

پرسش و پاسخ

* به نظر می‌رسد نقدی که بر تک بعدی بودن روحانیت در تجارت شد ناشی از موقعیتی است که امروز روحانیت دارد، بلکه الان قابل قبول نیست که روحانیت هنوز در تجارت مانده اما در زمان تنباکو ویژگی پایدار اقتصاد ایران تجارت بوده است.

استدلال شما در دوران تجارت صحیح است. یعنی دوره‌ای که بخش مهم اقتصاد تجارت است یا نیروهای متشکله‌ی اقتصاد تجار هستند. اما در دوران جدید این طور نیست. الان آخرین رساله‌هایی که در آمده مثلا رساله‌ی آقای منتظری - که با روشنفکرها حشر و نشر داشته، زندان شاه رفته و با روشنفکرها نشسته و پاشده و هم بند بوده. در این سال‌های [اخیر] هم با تیپ‌های مختلف روشنفکری مبادله‌ی فکری داشته‌را که نگاه بکنی زکات به اشیای تسعه تعلق می‌گیرد و روح حاکم بر رساله تجاری است. بخواهی با زبان حوزه صحبت کنی، اقتصاد ایران در نیم قرن گذشته مسائل مستحدثه بسیاری داشته است. بیمه، بانک، بورس، صنعت، خدمات پشت سر صنعت و... آمده، در هیچ کدام از رساله‌ها برخوردی با مسائل مستحدثه نمی‌بینید. نقدی که مرحوم مطهری دهه‌ی ۵۰ به روحانیت کرد و در آستانه‌ی انقلاب هم تکرار کرد، این بود که روحانیت با مسائل مستحدثه هیچ برخوردی ندارد. کباده‌کش‌های مذهب در نهضت پروتستانتیسم با مسائل مستحدثه برخورد فعالی کردند و به سرمایه قداست تاریخی بخشیدند، ممکن است ما قبول نداشته باشیم اما این اتفاق افتاد. ولی این جا شما تفکر شورای نگهبان را نگاه کن، تفکر تجاری قرن ۱۷ است. سال ۶۱ مجموعه مقاله‌هایی از آقای مطهری را کتاب کرده بودند که آنجا چیز نوبی مطرح کرده بود. البته این چیز نو را مارکسیست‌ها یک قرن قبل مطرح کرده بودند اما برای روحانیت چیز نوبی بود، [گفته بود] تکنولوژی دستاورد بشر است پس تملک پذیر نیست و

نمی‌تواند به مالکیت خصوصی دربیاید. اما شما تحریرالوسیله [ی خمینی] را نگاه کنید در خانه‌ی خودت چاه نفت پیدا کنی مال خودت است و حتی جزو انفال هم نیست. به همین دلیل می‌گوییم که با دوران جلو نیامدند. این موضع‌گیری سیاسی نیست کما این که بخشی از تجار هم با روز جلو نیامدند. الان در بازار مسقف بخشی از بچه‌بازاری‌ها کامپیوتر آوردند ولی بازاری‌های قدیمی هنوز چرتکه و چوب‌خط دارند. آن‌ها هم متناسب با سخت‌افزار و نرم‌افزار روز جلو نیامده‌اند. این در عرصه‌ی سیاسی هم هست. ما در میان روشنفکران کسانی را داریم که ادبیاتشان متعلق به دهه‌ی ۳۰ است. نیروهای سیاسی‌ای داریم که اینقدر توهم دارند که فکر می‌کنند امشب با رادیو بی‌بی‌سی صحبت کنند، کن فیکون می‌شود و این‌قدر توان انتشار قوی‌ای دارند. ابزارشان سنتی است، ادبیات نیروهای سیاسی ما هنوز ادبیات زیراکسی است. یک بیانیه ۲۰۰ تا تکثیر می‌شود و در محافل خودشان خوانده می‌شود و بعضا هم خوانده نمی‌شود. فکر می‌کنند اگر این اعلامیه را مثل بشقاب پرنده پر بدهی همه‌ی جهان را زیر پر خودش می‌گیرد. ما فقط بحث عقب ماندگی یک طبقه را مطرح نمی‌کنیم. کپک را در روشنفکر هم می‌بینید، در صنعت‌گر هم می‌بینید. برخی صنعت‌گرها نو هستند و به تحقیق و پژوهش و آموزش ضمن کار بها می‌دهند. الان صنایع نوپایی هستند که نیرویی را که جذب می‌کنند شش‌ماه به آموزش آن اختصاص می‌دهند اما صناعی هم هستند که کارگر می‌گیرند و می‌برند پای دستگاهی که چند هزار دلار برایش هزینه شده است. در جای خودش این هم عقب‌مانده است. ادبیات روحانیت و حوزوی متناسب با پیشرفت دوران نو نشد.

*** چرا تجار با تحریک عقاید روحانیت خواستند حرفشان را به کرسی بنشانند؟ حرکت تجار هم لمپنیسم تجاری نبود، به [موضوع] بازار بحثی اختصاص داده شد و بطور مبسوط بحث شد. با آن توضیحاتی که خدمتتان دادم،

خواسته‌ها [ی تجار] در جای خودش قابل تحلیل بود. پیش‌برندگی خودشان هم حدی داشت. وقتی که نامه‌های اولیه‌ی اعتراضی را به ناصرالدین‌شاه نوشتند، برخورد سرکوبگرانه‌ای با آنها شد؛ گفت اساساً فصولی نکنید، این مدار به شما ربطی ندارد، کار خودتان را کنید. وقتی قدرت مطلقه این‌طور برخورد می‌کند منطق اجتماعی حکم می‌کند سراغ طیفی که از قدرتی برخوردار است و می‌تواند وارد هم‌آورد شود و با قدرت مستقر شاخ‌به‌شاخ شود، بروی. از نظر من این رجوع اشکالی نداشت.

*** همیشه بر روی اصناف و گروه‌ها فشار هست، چه می‌شود که انگیزه‌هایی پیدا می‌شود که یک صنف یا یک ملت حاضر می‌شوند خواستشان را پیگیری کنند؟ الان هم با وجود واردات زیاد وضعیت بسیاری از اصناف بد است ولی انگیزه‌ای برای حرکت نیست. تصور من این هست که روی انگیزه‌ها بطور نسبتاً مبسوطی صحبت شد. زمینه‌های ذهنی و بغض تاریخی و... عنوان شد. مردم یک حافظه تاریخی داشتند، حساسیت شرعی هم داشتند و این عمل کرد. بالاخره باید زمینه‌های مساعد اتفاق تاریخی فراهم شود. شما یک لیوان یخ درجا یخی بگذارید بعد مدتی می‌بینی هنوز یخ نروده، از جا یخی بیرون بیاوری و یک تلنگر بزنی، یخ می‌بندد، یعنی در آستانه‌ی رسیدن به نقطه عطف است. جامعه‌ی ایران هم در مرحله‌ی تنباکو در آستانه‌ی رسیدن به شکستن بغض تاریخی‌اش بود. در مکاتبات سفرا و کاردارهای سفارت انگلیس با لندن این آستانه پیش‌بینی شده بود. در اسناد سفارت [آمریکا] هم تحلیلی هست فکر می‌کنم در جلد ۶ ام اسناد سفارت از واشی‌ورن که روی جنبش مسلحانه، نیروهای سنتی ایران، رادیکالیسم در ایران و رژیم شاه تحلیلی بسیار کیفی‌ای دارد. خیلی از روشنفکرهای آن دوره هم نمی‌توانستند در این سطح تحلیل کنند. او به چند سرپل تاریخی اشاره می‌کند؛ روی بلند پروازی شاه خیلی مانور می‌دهد یک جمله خیلی کیفی دارد، می‌گوید این در حال و هوای سویس و آلمان است،

ما باید به او تفهیم کنیم که سقف پرواز او دُبی است نه آلمان! ویژگی‌های نیروهای متشرع در شاکله‌ی جنبش مسلحانه را هم خوب باز می‌کند. او پیش‌بینی می‌کند که ایران آبستن است. سال ۵۳ ایران جنبشی بود؛ حسینیه‌ای، جنبش مسلحانه‌ای، میدان تیر چیتگری و درگیری و خون و خیابانی بود... چرا عمل نکرد؟ هنوز همه‌ی اسباب و عواملش فراهم نبود. ۵۷-۵۶ آن بغض‌های تاریخی عمل کرد، رژیم یک کودتایی کرده بود، ۴۲ سرکوب کرده بود، مرجعی را تبعید کرده بود، دهه‌ی ۵۰-۴۰ کیفی کُشی کرده بود، نیرو کُشی و استعداد کُشی کرده بود و... همه‌ی این‌ها به هم گره خورد و معجونی شد که بالاخره عمل کرد. آن دوره هم به همین ترتیب، بالاخره در یک آستانه‌ای بود و به یک تلنگر احتیاج داشت. تلنگر با آن قرارداد زده شد. قبلا هم عنوان شد که هم در ادبیات روشنفکرها و هم فورریه؛ چون اینجا وقت ما کم است و دوستان تذکر دادند که خیلی رو خوانی نشود من فاکت‌هایی که آورده بودم بخوانم، در ضمن کار بلعیدم چون وقت و حوصله‌اش نیست. اما ریز موجوداتی هستند که وقتی این ریز موجودات به هم پیوندند، اتفاق تاریخی حاصل می‌شود.

**** آیا از ترس و منفعت‌طلبی نبود که رهبری داخل رادیکال نشد و فتوا نداد و صبر کرد تا میرزای شیرازی که خیلی هم شناخته شده نبود، از عراق فتوا بدهد؟ یا چرا تجار این رهبری را برعهده نگرفتند و روحانیت را سیاسی کردند که نتایجش را امروز ما می‌بینیم.

ببینید در رهبری روحانیون داخل در جنبش تنباکو یک رگه‌ی رادیکال و صادق داشتیم، مثلا آقاجنقی خوش‌نام بود و در جنبش تنباکو رادیکال برخورد کرد، میرزا جوادآقا تبریزی و شریعت‌مدار در تبریز هم به همین ترتیب. این‌ها آدم‌های مستقلی بودند و هم پیوند قدرت نبودند، در حمایت از تجار علیه قرارداد هم موضع رادیکال اتخاذ کردند. اما ببینید هر نیروی

اجتماعی و افراد درون آن طیف یا نیروی اجتماعی، مثل عناصر شیمیایی وزن مخصوص خودشان را دارند. جیوه وزن مخصوصی دارد که بقیه‌ی عناصر شیمیایی فاقد آن هستند، لذا جیوه با نسیم بالا پایین نمی‌شود و در حرارت‌ها و برودت‌های زیاد بالا و پایین می‌شود. وزنی دارد که کسی نمی‌تواند خیلی تکانش دهد، مثل صنوبر است. در این قضیه هم همین‌طور است. مثلا تبریزی، آقاجفی، آشتیانی قطب بودند و وسط آمدند اما در حد و اندازه‌ی فتوا نبودند. مثلا در زورخانه همه صاحب زنگ نیستند؛ یک زنگ بالا داریم و یک زنگ پایین. ممکن است پنج نفر صاحب زنگ باشند. در آن عرصه و در آن دوران هم یک نفر می‌توانست فتوا بدهد. همه نمی‌توانستند. به اصطلاح آخوندی همه نمی‌توانستند صاحب فتوا باشند. اعلیت و آن وزانت اجتماعی را نداشتند. شما تصریح کردید میرزا شناخته شده نبوده است. بله شاید بین توده‌های مردم کم‌تر شناخته شده بوده اما بالاخره اقطاب او را می‌شناختند. هیچ فرد یا نیرویی نمی‌تواند خود به خودی عمل کند. در جنبش تنباکو روحانیتی توانست در موضع رهبری قرار بگیرد که آن موقعیت، وزانت و بضاعت را داشت.

اگر تجار مستقل از روحانیت می‌توانستند جنبش را پیش ببرند و علاوه بر آغازگری و استارت‌تری، عنصر رهبری را هم با خودشان حمل کنند، دلیلی نداشت که به آن مرجع رجوع کنند. آن مرجع یک کارایی‌هایی داشت که اتفاقا مقابل استبداد مطلقه‌ی آن‌زمان مثبت بود. سیاسی شدن روحانیت هم مثبت بود. کما این‌که در جنبش ۴۲-۳۹ حرکت آقای خمینی هم که روحانیت را به عرصه‌ی سیاسی آورد، مثبت بود. ببینید در کشوری که هیچ حق صنفی‌ای وجود ندارد، برخی نهادها هستند که می‌توانند عامل و حاوی نقش‌های اجتماعی باشند. حزب وجود ندارد ولی دانشگاه هست، صنف وجود ندارد ولی روحانیت بوده. این‌که هر نیرویی مزیت خاص خودش را دارد و روحانیونی هم بودند که آن مزایا را حفظ کردند. مثلا احترامی که ما و

دوستان ما برای «آقای منتظری» قائل هستیم این است که در هر دو نظام نافی قدرت مطلقه بوده است. این خیلی مهم است. می‌توانست در موضع قائم مقام رهبری قرار بگیرد و از انواع رانت‌ها استفاده کند ولی زیست طلبگی خودش را دارد. ضد قدرت بوده و ضد قدرت هست. دهه‌ی ۶۰ مقابل مساله‌ی زندان‌ها و شکنجه موضع گرفت و مساله و دغدغه داشت. حالا ممکن است دیدگاه ما اختلاف‌های جدی هم با ایشان داشته باشد؛ روی ولایت فقیه، روی اقتصاد، روی ساده تحلیل کردن پیچیدگی‌های اجتماعی و... ولی بالاخره ایشان مزیت‌هایی دارد که نیروی روشنفکری آن را ندارد و الان هم دوره‌ای نیست که اقشار و صنوف و طیف‌های مختلف سوپرمن‌وار و زوروار، بخواهند انفرادی شرایط را تغییر بدهند. چنین چیزی نمی‌شود. در روند تحول آتیه‌ی ایران از وضع موجود به وضع مطلوب حتما هم ایشان می‌تواند ایفای نقش کند کما این که دارد می‌کند. لذا نمی‌توانید نادیده‌اش بگیرید. نباید فرصت طلبانه و بالضرورت هم با او برخورد کرد و بگویی چون قدرت دارد و این و آن را دارد و طیف دارد و... باید صادقانه برخورد کرد. ظرفیتی است که چنانچه شرایط مساعد شود می‌تواند به نفع جنبش کل عمل کند. میرزا در دوره‌ی خودش همین نقش را داشته است. خمینی ۵۷ و خمینی ۴۲ هم این نقش را داشتند. این‌ها در جای خودشان در مقابل یک قدرت مهارناپذیر نقش مثبتی ایفا کردند.

لذا نباید اتفاقات ۳۰ سال گذشته در پرتوی رهبری فکری و اجرایی روحانیت در ایران باعث بشود که نقش‌ها و مزیت‌های تاریخی نادیده گرفته شود. ببینید در برش‌هایی روحانیت، روشنفکرها را هیچ حساب کرده و کاملاً درصدد حذفشان برآمده مثل دهه‌ی ۶۰. ما نباید کاری که آنها با ما کردند را با خودشان انجام بدهیم وگرنه ما ممیزه‌ای با آنها نداریم. مثلاً «آقای خزعلی» سال ۵۹ عنوان کرد منافقین را بریزید در دریای خزر، آن‌هایی که شنا بلدند می‌روند پیش مادرشان شوروی و آن‌هایی هم که شنا بلد نیستند،

غرق می‌شوند. اگر یک نیروی روشنفکر در ایران حاکم بشود و بخواهد از موضع تصفیه عمل کند هم مثل خزعلی می‌شود و ممیزی با او نخواهد داشت. این هم بیاید بگویند همه‌ی این‌ها را در دریاچه‌ی نمک قم بریزید، آن‌هایی که می‌توانند خودشان را آزاد کنند می‌روند در حوزه و آن‌جا بشود واتیکان و آن‌هایی هم که نمی‌توانند آزاد کنند، زیر نمک بروند. ببینید در روح جامعه‌ی روشنفکری یک انتقام‌جویی یا حذف و تصفیه‌ای نهفته است. اگر این اتفاق بیفتد [چه می‌شود؟]. جامعه‌ی ایران این‌قدر ساییده شده و این‌قدر اصطکاک داخلی پیدا کرده که دیگر جایی برای این نوع اصطکاک‌ها و این نوع آنتاگونیست‌ها [نیست]!

در دوره‌ی خودش حرکت میرزا مترقی بوده. روحانیت در آن دوره با همه‌ی پیوندهای اقتصادی و تجاری که داشته و دارد و از این به بعد هم خواهد داشت، اول‌بار مقابل سلطنت قرار گرفته است. لذا مستقل از آن پیوندها باید مزیت‌هایش را هم تحلیل کنید. بالاخره آن وقت هر صنفی براساس صلاحیت‌های خودش بالا می‌آید. فرض کن همین صلاحیت‌هایی که آقای منتظری الان دارد را کسی به ایشان اعطا نکرده، بازوبند به بازویش نبستند، روی سکو نبردندش. خاک و خُل خورده، آخوندی کرده و دود چراغ خورده، شلاق شاه را خورده و در این ۷-۸ سال هم در خانه‌ی خودش زندانی شده است. مردم هم یک حافظه‌ی تاریخی دارند. دیدند این با قدرت کنار نیامده [اما] بسیاری از روشنفکران با قدرت کنار آمدند. بسیاری از روشنفکران الان بیش از بخش‌های حاکمیت، طرفدار وضع موجود و منافع خودشان هستند. در حقیقت ما [باید] بالانس ببینیم. یعنی نه آن‌ها را کامل از چشم‌انداز حذف کنیم [و نه آن‌ها ما را]. کاری که روحانیت عملاً در این ۳۰ سال کرد و خودش را ضرب‌در ۱۰۰ کرد و بقیه را تقسیم بر ۲۰۰. همه‌ی موجودات میکروسکوپی‌اند و آن‌ها هیولایی هستند که بر عالم و آدم اشراف دارند. ما هم اگر در جایگاه آنها قرار بگیریم، ممیزی با آن‌ها نخواهیم داشت.

لذا به نظر من روحانیت در جای خودش مثبت عمل کرده که انشاءالله در جمع بندی خواهیم گفت. این که پی گیر نبود و [جنبش را] رها کرد و بعد از لغو قرارداد دیگر مردم رفتند آن ها هم رفتند خانه، قابل نقد است ولی نمی شود بگویی چرا آمد. چرا آمدنش مثبت بود، در دوره های جدیدتر هم همین طور؛ آمدن هاشمی و لاهوتی و سعیدی که شهید شد به سیاست مثبت بود، البته این ها تک عناصر هستند و خیلی هم بافت حوزوی نداشتند. همان طور که روشنفکران و سایر اقشار می توانند سیر ارتقا را طی کنند، عناصری از روحانیت هم می تواند سیر ارتقا را طی کنند. به نظر من در تحلیل نهایی میزرا، ارتقا پیدا کرد و بالاخره بخشی از صندوق خانه ی ذهنش به تلنگرهای سیدجمال اجاره داد شد و مقاومت ارتجاعی نکرد. [باید] دید در تحلیل نهایی سیر فرد یا طبقه و طیف متعالی بوده؟ مزیتی کسب کرده؟ خلقی کرده و موجد چیزی بوده؟ اگر نه؛ فی نفسه ارزشمند نیست. اگر آری؛ باید در جای خودش بررسی شود.

***** به نظر می رسد در تحلیل ایدئولوژیکی که داشتید نقش انسان دونه ی عاشقی که خودتان بارها گفته اید غایب بود، به مقاومت چهارسال و چهارماهه میرزا رضا کرمانی، به شرح شکنجه های سیدجمال که در نامه اش آمده و... در این تحلیل اشاره ای نشد.

این نکته را باید تفکیک و تجزیه کنید. این [عشق] را در سید و میرزا رضا می توانی ببینی. سیر میرزا رضا با طلبه های سنتی خیلی فرق می کرد و شیفته تفکر سید شد. رابطه ی این دو چطور جوش خورد؟ یک روز میرزا رضا آمد و از زمین و زمان شکوه کرد، سید چه گفت؟ سیلی تاریخ را به گوش او نواخت و میرزا رضای کرمانی از آن به بعد میرزا رضا کرمانی شد. سید گفت مگر تو روضه خوان بوده ای که مرثیه می خوانی؟ مگر خدا به تو فکر و دست و عقل نداده؟ میرزا رضا بعد از این سیلی هشدار دهنده انسجام

پیدا کرد. طبیعی است که میرزا رضا عاشق است، چهارسال و نیم در قل و زنجیر زندگی کرد. در سیر خودش و در جمع بندی آخر این انسان را می بینیم و سید را هم به عنوان یک محرک آگاهی بخش می بینیم. ولی بخشی که در عرصه آمدند فقط روی قرارداد حساس شدند و قرارداد که متفی شد رفتند سراغ کار خودشان. اتفاقات مهم تری هم در ایران افتاده بود، قرارداد رویتری بود. در ۲۰ سال گذشته قراردادهایی جا افتاده [به نام] بای بک، یعنی اجاره ظرفیت میزبان به مهمان، یعنی توان مهندسی، کارگر، ماشین آلات و ظرفیت را به یک فرد یا شرکت خارجی اجاره بدهی. او تولید می کند و محصول مثلا نصف به نصف بین میزبان و مهمان تقسیم می شود. رویتر قرارداد بسیار بدتر از بای بک بود اما هیچ روحانی ای به آن حساس نشده بود. لذا باید حساسیت ها را نگاه کنید. عنصری که صرفا حساسیت های شرعی اش تحریک شود، با عنصری که انسانیتش تحریک شود عمل می کند، با عنصری که حس ملی اش تحریک شود عمل می کند، با عنصری که حس طبقاتی اش تحریک شود عمل می کند خیلی تفاوت دارد. همه ی جهان را که نمی توانی به نجس و پاکی و حلال و حرامی تحلیل کنید. نمی گویم عناصر شرعی مهم نیست اما انسان برتر از این عناصر صرفا شرعی است. جاهایی که بود روی انسان با سطح برتر و انگاره های برتر دست گذاشتیم، امین الضرب یک عنصر کیفی دوره است، معین التجار، خانواده ی کوزه کنانی کیفی هستند. خانواده ی داداش زاده در تبریز که ۶۰-۷۰ سال است دارند با حداقل امکانات شکلات را تولید می کنند و الان هم سن/یچ برای آن ها است را در تحلیل نهایی جایی برتر از کسانی که در دهه ی ۶۰ با رانت رشد کردند و سوله خرید و فروش کردند و به صنعت با دیده ی اسقاطی و قراضه نگاه کردند، می گذاریم. بنیاد در دهه ی ۷۰ یک طرحی به نام خانه تکانی اجرا کرد و صنایع کیفی اش را به میدانی و بازار فروخت. میدانی که می آید صنعت را می خرد، می گوید این یک سوله دارد، یک زمین دارد، آب و برق دارد و با دید پست تجاری آن را

تجزیه می‌کند. در تحلیل، داداش‌زاده، کوزه‌کنانی، همدانیان، عالی‌نسب و... را در یک قفسه‌ی دیگر قرار می‌دهی. بازاری‌ای که در دهه‌ی ۳۰ پشت سر مصدق بازار تعطیل کرده- لباسچی و دستمالچی- بازاری‌ای که در ۴۲-۳۹ آمده پشت سر خمینی ۴۲، بازاری‌ای که آمده پشت سر جنبش مسلحانه و انقلاب را شما یک جا می‌گذاری، آن کمپرادور را هم یک جا می‌گذاری. در جاهایی تا حد امکان تفکیک‌هایی صورت می‌گیرد ولی اگر جایی هم از ذهن و فرصت خارج شد، شما تذکر بدهید. در روحانیون آن دوره هم بخشی با حس ملی و انگیزه‌ی انسانی آمدند، طبیعتاً شما آن‌ها را برتر از کسانی قرار می‌دهید که صرفاً تلقی هندلینگ از تنباکو داشتند. می‌گفتند به توتون و تنباکو دست خارجی می‌خورد و چون غسل نمی‌کند و طهارت ندارد، محصول نجس است. مثل دهه‌ی ۶۰ که مصطفی داوودی رئیس تربیت بدنی بود، ورود توپ خارجی را ممنوع کرد و گفت اگر باران بیاید و توپ بخورد به بدن بازیکنان، نجس است. کسی هست که هندلینگ بر خورد می‌کند و کسی هم هست که مثل آقا نجفی و تبریزی روی منافع ملی می‌ایستد. این‌ها را از هم تفکیک می‌کنیم.

***** جنبش تنباکو در خدمت منافع صنفی تجار بوده است و در نتیجه نمی‌توان گفت یک جنبش اجتماعی اصیل بوده است.

قبلاً بحث شد این بار هم تکرار شد که بالاخره هر جنبش اجتماعی‌ای مبتنی بر منافع صنفی‌ای هم هست. یعنی شما [اگر] جنبش‌های کلاسیک اجتماعی را تحلیل کنید، یک منفعت صنفی وجود دارد و یک منفعت کلان، یک خواسته و مطالبه‌ی محوری هم وجود دارد. سازماندهی، رهبری، توده، استراتژی، مشی و... هم رویش سوار می‌شود. فی‌نفسه نمی‌شود گفت که تجار براساس منافع خودشان عمل کردند. یعنی منافعشان به‌خطر افتاد [اما] آن منافع بخشی شخصی و بخشی هم ملی است. یعنی منافع اینجا دو عنصره

است. باید به عنصر ملی آن هم توجه کرد، به عنصر شخصی هم چون طبیعتاً عنصر پایه است باید توجه کرد. نمی‌گوییم باید در تحلیل نهایی از دیده به دور داشت ولی بالاخره اگر منافی به‌خطر نمی‌افتاد، تحریکی هم ایجاد نمی‌شد، حساسیتی بر ملا نمی‌شد و جنبشی رخ نمی‌داد. اگر قراردادی منعقد نمی‌شد و سازوکار پروسس کشت، داشت، فراوری و صدور تنباکو بسان قبل بود، اصلاً جنبشی ایجاد نمی‌شد. بالاخره چخماقی باید عمل کند تا شعله‌ای به حریق تبدیل بشود. آن چخماق از اهمیت تاریخی خودش برخوردار است. این چخماق در جنبش تنباکو، چخماق منافع تجاری تجار دست‌اندرکار آن حوزه بود. فی‌نفسه اشکال ندارد و غیر از این نمی‌تواند باشد.

اگر شما بخواهید این‌طور نگاه بکنید هیچ حرکت تاریخی صاحب اصالت نیست. یعنی اگر این قدر نوک زوین تشکیک را تیز کنید، پایه زده می‌شود و چیزی نمی‌ماند. با این روش نهضت ملی هم از حقانیتی برخوردار نیست. انقلاب هم از حقانیتی برخوردار نیست. این تحركات صنفی ۷-۸-۱۰ سال اخیر هم از اصالتی برخوردار نیست. شما می‌بینید که در دهه‌ی ۲۰ هم‌هی صنف‌ها به منافع خودشان آگاه می‌شوند، این خیلی مهم است. حتی صنف دلاک و کیسه‌کش که به نظر می‌رسد شغلش کراحت دارد و نازل است و همگان به سمت اشغال آن نمی‌روند، برای خودشان صاحب صنفی می‌شوند و از منافع صنفی خودشان دفاع می‌کنند. این حرکت پیشرفته‌ای است به‌خصوص در کشورهایی با ساختار قدرتی مشابه ساختار قدرت در کشور ما که هم در شرایط تاریخی و هم امروز هیچ حقوقی را برای هیچ‌کسی متصور نبوده و نیستند. طبیعی است هر جرقه‌ی صنفی از اهمیت خاص خودش برخوردار می‌شود. کار نیروی منورالفکر آن زمان و روشنفکر این زمان، ارتقا و هدایت این خواسته‌های صنفی است. یعنی خواسته‌های صنفی بعد از مرحله‌ی صنفی، اجتماعی بشود و بعد سازوکار سیاسی به خودش بگیرد و

متناسب با مطالبات تشکلی هم پیدا کند. اگر توان هدایت و تعالی بخشی جریان‌های روشنفکری ضمیمه‌ی خواسته‌های صنفی بشود، مولود مبارکی از آن متولد می‌شود.

پروسه‌ی غرب هم همین‌طور بوده است. جنبش سندیکالیسم براساس منافع چه کسانی راه افتاد؟ براساس منافع طبقه‌ی کارگر! یک طبقه‌ی کارآفرین، کارفرما، مالک و مدیری به وجود آمدند که هیچ اصالتی برای بدنه‌ی انقلاب صنعتی قائل نبودند. از بچه‌ها روزی ۱۷-۱۶ ساعت کار می‌کشیدند که البته داستانش به اینجا ربطی ندارد، ولی آنها هم روی منافع صنفی‌شان حساس می‌شوند. کاری که روشنفکر آنجا می‌کند تعالی بخشی و تصحیح و هدایت بخشی این خواسته‌ها است. «سن سیمونی»^۱ پیدا می‌شود که جنبش سندیکالیستی را تئوریزه می‌کند. اگر او هم می‌گفت این جنبش براساس منافع کارگر است پس منافع شخصی‌اش اصالت ندارد، اصلاً جنبش سندیکالیسم شکل نمی‌گرفت. یا یک «رابرت اونی»^۲ پیدا می‌شود که تعاونی نمونه‌ی «راچ‌دایال»^۳ را به وجود می‌آورد که مقابل اصالت سرمایه قد علم می‌کند و نه می‌گوید. این‌جا سازوکار تعاونی است و هر واحد سرمایه فقط یک رای دارد مثل سهام در سازوکار سرمایه‌داری یا بورس سرمایه‌داری نیست که یک نفر می‌توانست صاحب ۵۱٪ سهام بشود یا یک نفر رای ممتاز را بخرد. رابرت اون خودش منفعی نداشته‌است اما منادی و نداگر جنبش

۱. کلودهانری سن سیمون. Claude Henry de Saint Simon. (۱۸۲۵-۱۷۶۰). فیلسوف و عالم اجتماعی و سیاسی و از پایه‌گذاران نهضت سوسیالیستی. سن سیمون در ۱۷۷۹ در جنگ‌های استقلال آمریکا شرکت داشت.

۲. رابرت اون. Robert Owen. (۱۸۵۸-۱۷۷۱). یک اصلاح‌گر سوسیالیست اهل ولز بریتانیا و یکی از بنیان‌گذاران جنبش سوسیالیسم تعاونی است. او در کارخانه‌ی ریسندگی خود برای نخستین بار در اروپا، به وضعیت بهداشتی و رفاهی کارگران توجه کرد و ساعات کار را از ۱۴ ساعت به ۱۰ ساعت کاهش داد.

۳. اولین شرکت تعاونی امروزی که در سال ۱۸۴۴ در انگلستان تاسیس شد.

تعاونی می‌شود. لذا یک تضاد اجتماعی وجود دارد که هم مبتنی بر منافع شخصی، هم طبقاتی و صنفی و جاهایی هم مبتنی بر منافع ملی است. این فی‌نفسه اشکالی ندارد. مثال ملموس‌تر بزنییم و از سیاست بیرون بیاییم؛ باشگاه‌های مدرن ایران چیزی حدود سه‌ربع قرن حیات دارند. سابقه که فقط در غرب نیست. در غرب مونیخ ۱۸۶۰ که الان در لیگ دسته‌ی دوم آلمان است، مال ۱۸۶۰ است یا شالکه‌ی تیم ۰۴ مال ۱۹۰۴ است و بیش از صدسال سابقه دارد. در ایران هم ما باشگاه‌هایی داریم که بیش از ۷۵ سال سابقه دارند. آنها از اول [ایجاد] باشگاه‌ها، اتحادیه و سندیکا درست کردند و تکلیفشان را با فدراسیون‌ها، سازمان ورزش دولتی، اسپانسرها، تلویزیون و با همه تعیین کردند. اصلاً آنجا مشکلی نمی‌بینی، ولی در ایران فرض کن «باشگاه راه‌آهن» و «بانک ملی» ۱۳۱۶ تاسیس شدند. «باشگاه شاهین» ۱۳۲۱، «باشگاه آارات» ۱۳۲۲، «تاج» سابق ۱۳۲۳، «تهران‌جوان» ۱۳۱۸، این‌ها یک بار در دوران دهه‌ی ۱۳۲۰ که هنوز شاه، ملک جوان‌بخت بود و ساختار قدرت [نسبت به] زمان رضاخان تغییر کرده بود، یک خیز برای منافع صنف‌شان برداشتند که سرکوب شدند. دهه‌ی ۴۰ زمان «تیمسارخسروانی» که رئیس باشگاه تاج بود، به همین ترتیب سرکوب شدند. دهه‌ی ۶۰ هم به همین ترتیب. الان هم یک اتحادیه‌ی باشگاه‌ها شکل گرفته که رئیسش «آقامحمدی» است. آقامحمدی کیست؟ یک سیر امنیتی داشته؛ این‌هایی که باشگاه‌های بزرگ را دولتی کردند و دارند اداره می‌کنند چه کسانی‌اند؟ منظور این است که حق هر صنفی است که از منافع صنفی خودش دفاع کند. فی‌نفسه اشکال ندارد. لذا می‌بینیم باشگاه‌هایی داریم که ممکن است قدم‌شان به ۸۰ سال و ۱۰۰ سال هم برسد اما از حقوق اولیه‌ی باشگاه‌های قرن ۱۹ اروپا هم برخوردار نیستند. لذا اگر خواهان حقوقشان بشوند، نیروی اجتماعی و نیروی روشنفکری می‌تواند این‌ها را تصحیح کند. می‌تواند خواسته‌هایشان را ارتقا دهد. نمی‌شود گفت که باشگاه دنبال منافع خصوصی‌اش است پس

هیچ کارگر دنبال منافع خصوصی اش است، پس هیچ. این معلم‌های حق‌التدریسی الان حق دارند، در سال دو ماه حقوق می‌گیرند. شما یا نان‌آور هستی یا نیستی، یا مزدجویی یا مزدوج نیستی، اگر وارد مبادلات اقتصادی شده باشی، نمی‌توانی با شش ماه پول گرفتن زندگی کنی! این‌ها از دهه‌ی ۶۰ تا حالا هر ۴-۵ سال یک‌بار، یک تظاهرات و تجمع و بروز و ظهوری کرده‌اند، چون حقوقشان را نمی‌دهند و تبدیل به [نیروی] رسمی، آزمایشی، پیمایشی و قراردادی‌شان هم نمی‌کنند. حالا ما بگوییم این منفعت صنفی خودش است پس ما این را باید رها کنیم؟ همین است که نیروی سیاسی در ایران تاریخی نتوانسته پشت نیروی اجتماعی برود و نیروی اجتماعی هم نتوانسته تکامل پیدا کند و در بی‌سازمانی، بی‌صنفی و بی‌حقوقی خودش مانده است.

لذا اشکال ندارد که تجار بخشی از منافعشان شخصی بوده و بخشی هم ملی بوده‌است. آنها چخماق دوره بوده‌اند. رهبری هم که در عراق بوده رهبری خارجی که نبوده‌است. میرزای شیرازی ایرانی بوده، تحصیلات پایه‌ی حوزوی‌اش را در ایران داشته بعد چون در آن زمان حوزہ‌ی ایران، حوزہ‌ی کوچکی بود و قطب نبود [به نجف رفته بود]. «الازهر» در ۲۵۰-۲۰۰ سال پیش قطب علمی جهان سنی محسوب می‌شد، حوزہ‌ی نجف و بعد هم حوزہ‌ی سامرا به وجود آمد که تمایلات شیعی داشتند. حوزہ‌ی شیعی در عراق متمرکز بود. مرحوم میرزای شیرازی که غیرایرانی و اجنبی نبود. ایرانی بوده و به آن جا رفته، خیلی از روحانیونی هم که الان هستند و مسوولیت دارند، بخشی از عمرشان را در نجف بوده‌اند و در حوزہ‌ی نجف تحصیل می‌کرده‌اند.

فهرست منابع^۱

- اصفهانی کربلایی، شیخ حسن، تاریخ دخانیه. به کوشش رسول جعفریان، چاپ اول، ۱۳۷۷، دفتر نشر الهادی.
- ترابی فارسانی، سهیلا، تجار مشروطیت و دولت مدرن، نشر تاریخ ایران، چاپ اول، ۱۳۸۴، فصل سوم.
- روزول پالمر، رابرت، تاریخ جهان نو. ابوالقاسم طاهری، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۸۴، جلد دوم.
- کدی، نیکی. ر.، تحریم تنباکو در ایران. شهرخ قائم مقامی، چاپ اول، ۱۳۵۶، شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- کرمانی، ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان. باهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی نشر آگاه و نوین، چاپ چهارم، ۱۳۶۲، جلد اول، صفحات ۶۰-۱۹.

۱. این منابع به عنوان راهنمایی برای مطالعه بیشتر در ابتدای نشست‌های فراز تنباکو توسط هدی صابر ارائه شده است.